

بررسی الگوی کنشگران از منظر گرماس

در سه قصه قرآن کریم

* محمد علی خبری

** مهدی جوئی

چکیده

قرآن کتاب شناخت و هدایت است و در آن قصه‌هایی برای نیل به این مقصود بیان شده‌اند. این قصه‌ها را می‌توان از جنبه‌های روایی بررسی کرد. گرماس یکی از روایت‌شناسانی است که با ارائه الگوی کنشگران، تحلیل و شناخت روایت را آسان‌تر کرده است. گرماس نشان داد که همه عناصر قصه قابل تجزیه و تحلیل و دارای نقش مؤثرند. این کنشگرها ممکن است اشیاء، مفاهیم یا اشخاص باشند. مدل گرماس بسیار انعطاف‌پذیر است و ظرفیت بالایی برای تجزیه و تحلیل قصه دارد. در این مقاله کوشش شده است با روش تحلیلی و توصیفی بر مبنای الگوی کنشگران گرماس، سه قصه از قصص قرآن کریم (قصه حضرت نوح(ع)، حضرت صالح(ع) و اصحاب کهف) مورد بررسی قرار گیرد و به این سؤالات پاسخ داده شود که آیا الگوی کنشگران با قصه‌های قرآن کریم منطبق است یا خیر؟ کنشگر الهی چه نقشی در این قصه‌ها بر عهده دارد و ایفا می‌کند؟ با بررسی‌های انجام‌شده متوجه می‌شویم که خداوند عزوجل به‌عنوان کنشگر نقش پررنگی دارد و یاری‌رسان کسانی است که هدفشان ایمان به خداوند است. از سوی دیگر کسانی مانند مشرکان و کافران که در تقابل با کنشگر الهی به کنش می‌پردازند، همیشه دچار شکست و سیاه‌بختی می‌شوند. الگوی گرماس در سه داستان حضرت نوح(ع)، حضرت صالح(ع) و اصحاب کهف منطبق است.

واژگان کلیدی: قصه‌های قرآن، گرماس، الگوی کنشگران، روایت

۱. مقدمه و طرح مساله

روایت را در ساده‌ترین و عام‌ترین بیان باید متنی دانست که قصه‌ای را بیان می‌کند و قصه‌گویی (راوی) دارد. روایت، بازگویی اموری است که به لحاظ زمانی و مکانی از ما فاصله دارند. گوینده حاضر و ظاهراً به مخاطب و قصه نزدیک است، اما رخدادها غایب و دورند (تولان^۱، ۱۳۸۳: ۱۶).

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۹/۱۱ تاریخ تایید نهایی: ۱۳۹۸/۱۱/۲۷
داحلی، انواع ادبی و استخراج انواع نظم حاکم بر آن‌ها و ساختارهایسان می‌پردازد. در تعریف این علم آمده است که روایت شناسی مجموعه‌ای از احکام کلی درباره ژانرهای روایی، نظام حاکم بر روایت و ساختار پیرنگ است (مکاریک، ۱۳۸۴: ۲۵). این اصطلاح، نخستین بار توسط تزوتان تودوروف^۲ زبان‌شناس و روایت شناس بلغاری در کتاب بوطیقا پیشنهاد شد و ژرار ژنت^۳ در سال ۱۹۸۳ در مقاله سخن تازه روایت داستانی آن را عنوان مطالعه و مراعات ساختارهای روایت داستانی تعریف کرد (سید حسینی، ۱۳۸۴: ۱۱۵۹).

ساختارگرایان به شناخت، مطالعه و بررسی پدیده‌ها بر اساس قواعد و الگوهایی که ساختار بنیادی آن‌ها را به وجود آورده‌اند، می‌پردازد. آنان رشته‌های علمی گوناگون و پدیده‌های موجود در آن‌ها را هم چون مجموعه‌هایی متشکل از عناصر به هم پیوسته می‌دانند. ویژگی برجسته این گروه در این است که آنان پدیده‌های مختلف علم خود را به طور مستقل و جدا از هم مورد مطالعه قرار نمی‌دهند بلکه همواره سعی دارند هر پدیده را در ارتباط با مجموعه پدیده‌هایی که جزئی از آن‌هاست، بررسی کنند (بالایی کویی پیرس، ۱۳۸۷: ۲۶۷).

ساختارگرایان در مطالعه متون و ادبیات داستانی، درصدد کشف زبان روایت و نظام حاکم بر ساختار متن هستند. این رویکرد با اثرپذیری از دیدگاه‌های زبان‌شناسان روس و مکتب فرمالیسم روسی در حوزه روایت شکل گرفت. ساختارگرایان در پژوهش‌های خود در پی یافتن دستور زبان کلی که شامل قانون‌مندی‌ها و قواعد کلی حاکم بر داستان‌ها و قصه‌هاست، برای داستان‌اند (اخوت: ۱۳۷۱: ۳۶).

گرماس^۴ به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان معناشناسی و است که توانست یکی از مهم‌ترین الگوهای بررسی متون داستانی و ادبی را ارائه دهد. این الگو که به عنوان الگوی کنش و کنشگران مشهور است در روایت‌شناسی بررسی کنشگران و افرادی که نقشی در متن داستان ایفا می‌کنند، حائز اهمیت است. هدف گرماس در این الگوی کنش محور یا کنشی، مشخص کردن نقش شخصیت‌ها در طول متن روایت و تبیین

1. Toolan
2. Tzvetan Todorov
3. Gérard Genette
4. A.J. Greimas

ارتباط میان کنش و شخصیت بود.

از نظر گرماس باید شخصیت‌های داستان را در گستره کنشی که انجام می‌دهند، بررسی کرد، نه بر اساس نقشی که در طول داستان بر عهده می‌گیرند. ویژگی مهم الگوی کنشی گرماس در این است که همه چیز معطوف به کنش شخصیت است و حوزه‌ی کارایی و عملکرد، نقش بسیار مهمی در این الگو دارد (کهنمویی پور، خطاط، ۱۳۸۱، ۲۵).

گرماس شخصیت‌ها را در سه دسته دوتایی «کنشگر»^۵ بر اساس تقابل‌های دوگانه معناشناسی در نظر گرفت (تادیه^۶، ۱۳۷۸، ۲۵۴-۲۵۳). این کنشگرها که دوه‌دو باهم در تقابل‌اند چنین معرفی می‌شوند: فرستنده پیام/گیرنده پیام، قهرمان (فاعل)/موضوع (هدف)، یاری‌دهنده/مخالف (رقیب). به نظر گرماس نقش‌های کنشی شش‌گانه و روابط ثابت بین آن‌ها چارچوب اصلی تمام روایت‌ها را شکل می‌دهند. در حالت واقعی این خواننده است که برای مثال مشخص می‌کند یک شخصیت خاص نقش یاری‌رسان دارد و یا ضدقهرمان (برنتس^۷، ۱۳۸۴، ۸۶).

زبان قرآن، زبان دین و ایمان است و رسالت اصلی آن هدایت معنوی است. قرآن در گوهر خویش یک خدای‌نامه است و در پس همه جنبه‌هایش، می‌خواهد تعبیری قدسی و فرازین از هستی به دست دهد. باینکه قرآن در صدد قصه‌گویی نیست و زبان قصه هم ندارد اما در کامل‌ترین وجه خود، از عناصر و شیوه داستان‌سرایی برای ابلاغ پیام خویش بهره‌جسته است. با تأمل اندک در قرآن کریم، به روشنی درمی‌یابیم که بخش‌متناهی از آیات آن به یادآوری داستان مردمان و امت‌های پیشین پرداخته است؛ به‌گونه‌ای که: «تلاوت کنندگان الهی، سرنوشت خویش را از سرگذشت اقوام گذشته جدا نمی‌بینند، بلکه قدم‌به‌قدم به صحنه‌آرایی‌های داستان پیش می‌آیند و همواره خود را در صحنه‌های تاریخ بشریت حاضر و زنده احساس می‌کنند» (قناد، ۱۳۸۹، ۴۸).

گرماس بر اساس تحقیقات خود توانسته است که مدل ثابتی را ارائه دهد که با این مدل می‌توان متون روایی را مورد بررسی قرار داد. در این پژوهش، قصه‌های حضرت نوح (ع) و حضرت صالح (ع) که پویانمایی آن‌ها ساخته شده و داستان اصحاب کهف که سریال مردان آنجلس بر اساس آن ساخته شده است، مورد تحلیل قرار می‌گیرند. بر اساس این تحلیل می‌توان به الگویی دست‌یافت و روایتی را خلق کرد که در آن فرهنگ اسلامی آشکار باشد. الگویی که نقش خداوند عزوجل را در داستان‌های دینی بیان می‌کند و می‌توان مشخص کرد که شیء ارزشی در داستان‌های دینی باید از چه اموری باشد. با الگوی کنشگران در قصه‌های قرآن، می‌توانیم هر داستانی را بررسی کنیم و کمک می‌کند که داستان خود را به صورت منظم و با

5. actant
6. Tadieh
7. Brentes

اصول طراحی کنیم که ضمن ارزیابی آن اثر جهت اقتباس و ایجاد یک اثر کامل در زمان حال دست‌یافت و با استخراج این اطلاعات به موقعیت‌های ناب متنی بر فرهنگ اصیل اسلامی دست‌یابیم.

با توجه به این‌که الگوی کنشگر گرماس، حوزه عمل شخصیت را مشخص می‌کند، با بهره‌گیری از این الگو می‌توان به این موضوع دست‌یافت که کنشگران در این سه قصه‌های قرآنی چه کسانی هستند، کنشگر الهی چه میزان در این سه قرآن نقش ایفا می‌کند و چه کارکردی دارد. همچنین نقش کنشگر انسانی و طبیعی را در این قصه‌ها مشخص کرد. هدف این پژوهش، تحلیل شخصیت‌ها بر اساس حوزه کارکردشان و میزان تقابل‌هایی است که با یکدیگر دارند.

این مقاله در پی آن است که به این سؤال‌ها پاسخ دهد:

آیا الگوی کنشگران با قصه‌های قرآن منطبق است یا خیر؟

کنشگر الهی چه نقشی در این قصه‌ها بر عهده دارد و ایفا می‌کند؟

۲. مروری بر ادبیات

آلژیرداس ژولین گرماس لیتوانیایی تبار مقیم فرانسه و بنیان‌گذار مکتب پاریس (که در آن نشانه‌معناشناسی نوین گفتمان‌پی‌افکنده شده است)، با انتشار کتاب «ساختار معنایی»^۸ (۱۳۶۶) به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان معناشناسی و روایت‌شناسی شناخته شد. گرماس تحت تأثیر نظریات ولادیمیر پراپ^۹، اتین سوریو^{۱۰} و کلود لوی استروس^{۱۱} و با بهره‌گرفتن از نظریه‌های زبان‌شناسی چون سوسور و رومن یاکوبسن^{۱۲}، الگوی کنشی خود را در بررسی انواع روایت‌ها، در کتاب ساختار معنایی مطرح کرد، اما به‌جای اینکه مانند پراپ، سوریو و حتی لوی استروس بر یک ژانر خاص تأکید داشته باشد، درصدد است تا با تکیه بر نظریات زبان‌شناسی، «داستان را به‌عنوان یک ساختار معناشناسی قابل‌مقایسه با نحو جمله (هاکس^{۱۳}، ۲۰۰۴: ۷۲)، موردبررسی قرار دهد؛ با این هدف که به دستور کلی و جهانی زبان روایت دست‌یابد. این نظریه‌پرداز، در مسیر مطالعات معناشناسی خود، از میان اشکال ساختاری»، «ساختار روایت» را به‌عنوان مرکز فرآیندهای معنایی معرفی می‌کند (روبیچاد^{۱۴}، ۲۰۰۲: ۱۳۰).

یکی از الگوهای مهم در بررسی متون داستانی و ادبی، الگوی کنش و کنشگران است؛ زیرا در روایت‌شناسی بررسی کنشگران و افرادی که نقشی در متن داستان ایفا می‌کنند، حائز اهمیت است. گرماس با

8. Semantics Structural

9. Vladimir Propp

10. Etienne Souriau

11. Claude Levi Strauss

12. Roman Jakobson

13. Hawkes

14. Robichaud

مطالعات معناشناسی و ساختاری متن، توانست الگویی مبتنی بر مدل کنشی متن ارائه کند. هدف گرماس در این الگوی کنش محور یا کنشی،^{۱۵} مشخص کردن نقش شخصیت‌ها در طول متن روایت و تبیین ارتباط میان کنش و شخصیت بود. گرماس عقیده داشت که ساختارهای حاکم بر نظام زبان انسان به صورت ناخودآگاه در متن داستان و نیز روایت جلوه‌گر می‌شود و به همین سبب تلاش کرد تا این الگوی کنشی را بر اساس ساختارهای موجود در زبان (فاعل، مفعول، فعل) پایه‌ریزی کند و بر همین مبنا اساس کار خود را بر تقابل‌های دوگانه گذاشت. از نظر گرماس باید شخصیت‌های داستان را در گستره کنشی که انجام می‌دهند، بررسی کرد، نه بر اساس نقشی که در طول داستان بر عهده می‌گیرند. ویژگی مهم الگوی کنشی گرماس در این است که همه چیز معطوف به کنش شخصیت است و حوزه کارایی و عملکرد، نقش بسیار مهمی در این الگو دارد. نکته دیگر این است که در این الگو، ویژگی شخصیت از کنش او جدا نمی‌شود، بلکه هر کنشی که انجام می‌دهد، درست در جهت و ویژگی‌های شخصیتی است که دارد (کهنویی، ۱۳۸۱: ۲۵).

گرماس به پیروی از پراپ که هفت نقش روایی یا حوزه عملکرد را بر اساس ۳۱ کارکرد مشخص کرده بود، از شش کنشگر یاد می‌کند که به صورت سه تقابل دوسویه در مقابل یکدیگر قرار دارند (تولان، ۱۳۸۳: ۸۲). از دید گرماس، شخصیت اصلی در پی رسیدن به هدف از یک یاری‌گر کمک می‌گیرد و یک نیروی راسخ او را به سمت هدفش هدایت می‌کند. در این روند یک گیرنده نیز وجود دارد (مکاریک، ۱۳۸۴، ۱۵۲). گرماس با در نظر گرفتن این مطلب که اساساً تقابل، ساختار بنیادین روایت را شکل می‌دهد، شش نوع کنشگر را در قالب سه جفت متقابل مطرح کرد و سه الگوی کنشی به وجود آورد:

۱. الگوی کنشی اول، جفت متقابل فاعل^{۱۶} و مفعول^{۱۷} را در بر می‌گیرد. فاعل کنشگر اصلی روایت است که هدفی را دنبال می‌کند و مفعول آن چیزی است که فاعل در پی به دست آوردن آن است. در حقیقت این فاعل است که در متن داستان در پی یافتن مفعول است و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند. مفعول همان شیء ارزشی و یا هدف فاعل است که او را وادار به حرکت می‌کند. در این نوع از داستان‌ها که فاعل در برابر مفعول قرار می‌گیرد و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند، عمدتاً با درون‌مایه‌های جست‌وجو و یا رسیدن به خواسته مواجه هستیم.

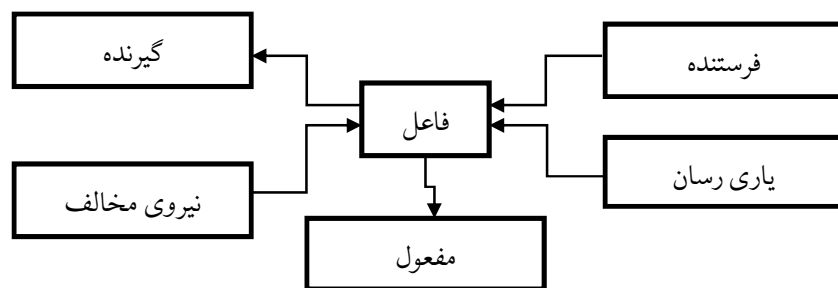
۲. الگوی کنشی دوم، جفت متقابل فرستنده^{۱۸} و گیرنده^{۱۹} را در بر می‌گیرد. فرستنده یا محرک، عامل یا علتی است که کنشگر اصلی (فاعل) را به دنبال هدفی (مفعول) می‌فرستد. گیرنده کسی است که از کنش کنشگر اصلی (فاعل) سود و منفعت می‌برد. در این الگوی کنشی، معمولاً ارتباطی به صورت مستقیم میان

15. Actional Pattern
16. subject
17. object
18. sender
19. receiver

فرستنده و گیرنده صورت می‌گیرد؛ زیرا گاهی فرستنده یک نیروی محرک و یا یک عامل است یا یک فرد است که فاعل را برای رسیدن سود و یا منفعتی به گیرنده، دنبال مفعول می‌فرستد. در داستان‌هایی که مبتنی بر رابطه فرستنده و گیرنده است، محور اصلی عمدتاً به صورت ارتباط است.

۳. الگوی کنشی سوم، جفت متقابل نیروی مخالف^{۲۰} و یاری‌رسان^{۲۱} است. نیروی مخالف کسی یا عاملی است که تلاش می‌کند فاعل را از رسیدن به مفعول بازدارد و نیروی یاری‌رسان کسی یا عاملی است که به فاعل در رسیدن به مفعول کمک می‌کند (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۱۴-۱۱۳). حضور هر دو نقش نیروی مخالف و یاری‌رسان بستگی به میزان ارتباط میان فرستنده، گیرنده و فاعل دارد. هرچه دست‌یابی به مفعول دشوارتر باشد و درعین حال مفعول دارای ارزش مادی یا معنوی بیشتری باشد، حضور نیروی مخالف پررنگ‌تر است و به همین میزان، نیروی یاری‌رسان نیز سعی می‌کند در متن داستان حضور داشته باشد. آنچه در خصوص این دو نیرو، مهم به نظر می‌آید، ماهیت آن‌هاست؛ زیرا گاهی عامل یاری‌رسان از شکل انسانی خارج می‌شود و هوش و درایت خود فاعل در حکم عاملی یاری‌رسان قرار می‌گیرد یا گاهی عوامل طبیعی به یاری فاعل می‌آیند. در خصوص نیروی مخالف نیز همین وضعیت صادق است. نیروی مخالف هم می‌تواند انسان و هم می‌تواند عاملی طبیعی باشد.

الگوی کنشی اول و دوم، یعنی جفت متقابل فاعل و مفعول و گیرنده و فرستنده، در هر روایتی حتمی است، اما الگوی کنشی سوم، یعنی نیروی مخالف و یاری‌رسان ممکن است در روایت وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد و می‌توانیم روایتی داشته باشیم که در آن نیروی مخالف و یاری‌رسان حضور نداشته باشد (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۵۰).



شکل ۱- الگوی کنشگران

از دیرباز، بررسی مسائل قرآنی مورد توجه پژوهش‌گران بسیاری قرار گرفته است که کمر همت بر بسته‌اند تا به اندازه وسیع خویش از این دریای بیکران رحمت الهی کسب فیض کنند؛ با این وجود پژوهش پیرامون بررسی رویکردهای نوین روایت‌پردازی در داستان‌های قرآنی چندان‌که باید انجام نگرفته است. از

20. opponent
21. helper

آثاری که در زمینه الگوی گرماس نگاشته شده است می‌توان به کتاب «ساختار و تأویل متن» و از «نشانه‌شناسی تصویری تا متن» اثر بابک احمدی، «دستور زبان داستان» از احمد اخوت و کتاب «مبانی معناشناسی نوین» از حمیدرضا شعیری اشاره کرد. از جمله مقالاتی که به بررسی داستان‌هایی از منظر الگوی گرماس پرداخته‌اند می‌توان به پژوهش صدقی و گنج‌خانلو (۱۳۹۵) با عنوان تحلیل ساختار روایی داستان حضرت سلیمان(ع) و ملکه سبا بر پایه الگوی روایی گرماس اشاره کرد. هدف این پژوهش بررسی میزان انطباق مطالعات روایی گرماس با داستان مذکور و تحلیل ساختار روایی داستان بر پایه این نظریه است. نتایج تحقیق بیان‌گر این است که نظام گفتمانی روایی گرماس با داستان قرآنی مذکور هم‌گرایی داشته و منطبق است.

روحانی و شوبکلایی (۱۳۹۱) در تحقیقی به تحلیل داستان شیخ صنعان منطق الطیر عطار بر اساس نظریه کنشی گرماس پرداختند و سعی کردند نمونه‌هایی روشن و عینی از داستان شیخ کنعان بر مبنای الگوی کنشی گرماس ارائه شود. تحلیل قصه شیخ کنعان بر اساس مدل گرماس هم استواری قصه و ساختار پیوستگی اجزای آن را نشان می‌دهد و هم بازگوکننده توانایی این الگو در شناخت ساختار و نظام قصه‌های کهن فارسی است.

حاجی آقا بابایی (۱۳۹۵) در بررسی الگوی کنشگران حکایت‌های باب نخست کلیله و دمنه به بررسی حکایت‌های باب اول این کتاب از منظر نظریه روایی گرماس پرداخته است. با بررسی صورت گرفته مشخص شد که الگوی روایی گرماس را نمی‌توان به صورت کامل بر تمامی حکایت‌های کلیله و دمنه منطبق دانست. در بعضی از حکایت‌ها اجزایی از طرح روایی گرماس باهم تلفیق می‌شوند. این موضوع با الگوی روایی گرماس در تضاد است.

مشیدی و آزاد (۱۳۹۰) در تحقیق به بررسی الگوی کنشگران در برخی روایت‌های کلامی مثنوی معنوی، بر اساس نظریه الگوی کنشگر آلژیرداس گرماس پرداختند. نویسندگان، کنشگران را در روایت‌های مثنوی از منظر نظریه گرماس بررسی کرده‌اند و معتقدند در روایت‌هایی که گفت‌وگوی میان انسان و خداست، تقابلی بنیادین وجود دارد.

خادمی و پور خالقی (۱۳۸۸) به تحلیل معنا ساختاری دو حکایت از تاریخ بیهقی با تکیه بر الگوی کنشگرهای گرماس پرداختند. نویسندگان دو حکایت را بررسی کرده‌اند که حکایت اول به علت ضعف در شخصیت‌پردازی با الگو منطبق نیست و در حکایت دوم، این الگو منطبق با حکایت است.

علوی مقدم و پور شهرام (۱۳۸۷) در تحقیق خود کاربرد الگوی کنشگر گرماس در نقد و تحلیل شخصیت‌های داستانی نادر ابراهیمی را مورد بررسی قرار دادند؛ در این پژوهش با بررسی شخصیت در

داستان‌های نادر ابراهیمی، نقش هر شخصیت در روند داستانی مشخص شده است.

ثواب، محمودی و زهرا زاده (۱۳۹۴) به بررسی ساختار روایت خسرو و شیرین نظامی (بر پایه نظریه معناشناسانه گرماس) پرداختند. هدف از این پژوهش تبیین میزان همخوانی نظریه گرماس - که به باور او جهان‌شمول و قابل انعطاف با سایر متون است - با ساختار منظومه‌های غنایی بوده است و دیگر این که چگونه نیروی حسی عاطفی با تأثیر بر عامل معنایی، باعث تولید معنا می‌شود؟ پس از تجزیه و تحلیل مشخص شد که در این روایت، معنا در قالب شوش و کنش هر دو تحقق می‌پذیرد و در مسیر تولید معنا، از نظم حاکم در بعضی از الگوهای مطرح شده گرماس پیروی نمی‌کند و در این مسیر، با چالش‌هایی مواجه است که عامل زمان در کنار برش زمانی و عامل انتظار، نقش تعیین‌کننده‌ای در تحقق و تولید معانی به چالش کشیده شده روایت ایفا می‌کنند.

۳. روش تحقیق

روش تحقیق به صورت تحلیلی توصیفی است و نمونه ما هدفمند و شامل قصه‌های حضرت نوح (ع)، حضرت صالح (ع) و اصحاب کهف در کتاب قصه‌های قرآن به قلم روان از آقای محمد محمدی اشتهاردی است. در این پژوهش، سعی شده ابتدا ضمن بررسی نظام الگویی گرماس به تجزیه و تحلیل روایی قصه‌های مورد نظر و در نهایت این الگو بر سه قصه مذکور تطبیق داده شود.

۴. یافته‌ها

الگوی کنشگران را در قصص قرآن که مبتنی بر قصص زیر می باشد، مورد توجه قرار می‌دهیم.

۱. کنشگران در قصه حضرت نوح (ع)

حضرت نوح (ع) نخستین پیامبر اولوالعزم است که دارای شریعت و کتاب مستقل بود و یک سوره به نام او اختصاص داده شده است. خداوند نوح (ع) را به پیامبری مبعوث کرد؛ در حالی که مردم عصرش غرق در بت پرستی، خرافات، فساد و بیهوده‌گرایی بودند. آن‌ها در حفظ عادات و رسوم باطل خود، بسیار لجبایت و پافشاری می‌کردند. به قدری در عقیده آلوده خود ایستادگی داشتند که حاضر بودند بمیرند، ولی از عقیده سخیف خود دست برندارند. حضرت نوح (ع) شب و روز در فکر رستگاری و نجات مردم از چنگال جهل و بت پرستی بود، ولی هر چه آن‌ها را نصیحت کرد، نتیجه نگرفت و هر چه آن‌ها را به عذاب الهی هشدار داد و اعلام خطر کرد، دست از اعمال زشت خود برنداشتند و آن‌ها برای اینکه سخنان حضرت نوح (ع) را نشنوند انگشت خود را در گوش می‌نهادند. در این هنگام بود که خداوند دستور ساختن کشتی را به حضرت نوح (ع) داد. حضرت نوح (ع) طبق فرمان خدا برای ساختن کشتی آماده شد. تخته‌هایی را فراهم ساخت و آن‌ها را بریده و به هم متصل

می‌کرد و چندین ماه (بلکه چندین سال) به ساختن کشتی پرداخت. حضرت نوح(ع) در ساختن این کشتی همواره مورد تمسخر و آزار و نیشخند قوم قرار می‌گرفت. از آنجا که طوفان نوح(ع) جهانی بود و سراسر کره زمین را فرامی‌گرفت، بر نوح(ع) لازم بود که برای حفظ نسل حیوانات و حفظ گیاهان، از هر نوع حیوان، یک جفت سوار کشتی کند و از بذر یا نهال گیاهان گوناگون بردارد. در قرآن، این مطلب را چنین می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: هنگامی که فرمان ما (به فرارسیدن عذاب) صادر شد و آب از تنور به جوشش آمد، به نوح(ع) گفتیم: از هر جفتی از حیوانات (نر و ماده) یک زوج در آن کشتی حمل کن، همچنین خاندانت را بر آن سوار کن، مگر آن‌ها که قبلاً وعده هلاکت به آن‌ها داده‌شده (مانند یکی از همسران و یکی از پسرانش) و همچنین مؤمنان را سوار کن. به این ترتیب مسافران کشتی عبارت بودند از: نوح(ع) و حدود هشتاد نفر از ایمان آورندگان به او، یک جفت از هر نوع از انواع حیوانات (از حشرات و پرندگان و چهارپایان و...) و مقداری بذر گیاهان و نهال. وقتی حضرت نوح(ع) از ایمان آوردن قومش ناامید شد، آن‌ها را نفرین کرد. در این هنگام بود که طوفان عالم‌گیر و عظیم فرارسید. طولی نکشید که کشتی بر روی آب قرار گرفت و همه انسان‌ها و موجوداتی که در بیرون کشتی بودند، غرق شده و به هلاکت رسیدند. همه کوه‌ها و دشت‌ها زیر آب قرار گرفت، گویی همه‌جا اقیانوس بود و دیگر زمینی یا قلعه کوهی دیده نمی‌شد. کشتی نوح(ع) بر روی آب به حرکت درآمد، سرنشینان کشتی نجات یافتند و گنه‌کاران به هلاکت رسیدند. سرانجام (چنان‌که در آیه ۴۴ سوره هود آمده) کشتی بر روی کوه جودی پهلو گرفت. حضرت نوح(ع) بر فراز کوه جودی عبادتگاهی ساخت و در آن با پیروانش به عبادت خدای یکتا و بی‌همتا می‌پرداخت (محمدی اشتهازی، ۱۳۷۸: ۵۳-۴۰).

بر اساس الگوی کنشگران گرماس، کنشگران این قصه به این صورت است:

کنشگر فرستنده: خداوند است که حضرت نوح(ع) را برای هدایت مردم بت‌پرست مبعوث می‌کند.

کنشگر سود برنده: حضرت نوح(ع) و مردمی که ایمان می‌آورند.

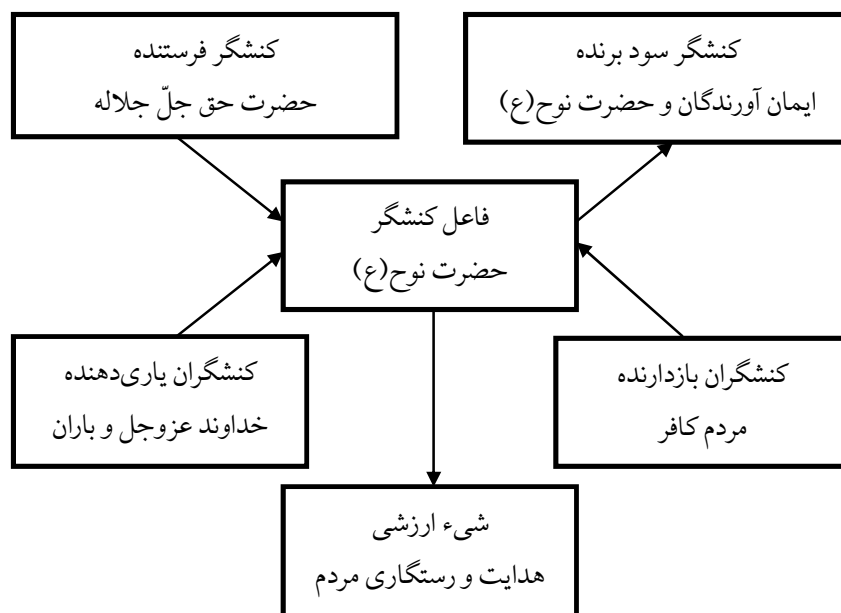
فاعل کنشگر: حضرت نوح(ع) است که برای هدایت قوم خود تلاش می‌کند.

شیء ارزشی: هدایت و رستگاری مردم است.

کنشگر یاری‌دهنده: خداوند عزوجل است و باران که به دستور خداوند می‌بارد.

کنشگران بازدارنده: کفار آن عصر بودند که مانع از دعوت حضرت نوح(ع) می‌شدند.

نحو روایی روایت حضرت نوح(ع) به شکل زیر است:



شکل ۲- الگوی کنشگران در قصه حضرت نوح (ع)

در این قصه، خداوند به عنوان کنشگر فرستنده حضرت نوح (ع) را در میان مردم کافر می فرستد و حضرت نوح (ع) به عنوان شخصیت کنشگر اصلی این قصه برای رسیدن به شیء ارزشی که همان هدایت و رستگاری مردمان، تلاش می کند. در مسیر هدایت، مردم کافر به عنوان کنشگر بازدارنده مانع رسیدن حضرت نوح (ع) به هدفش می شوند و سنگ اندازی می کنند، اما خداوند عزوجل به یاری حضرت نوح (ع) می آید و نقش کنشگر یاری دهنده را به عهده می گیرد و در نتیجه حضرت نوح (ع) به یاری خداوند بر کافران پیروز می شود و به هدفش یعنی هدایت مردم می رسد و افراد مؤمن و حضرت نوح (ع) از این هدایت سود می برند و می توانند خداوند باری تعالی را در آرامش عبادت کنند.

۲. الگوی کنشگران در قصه حضرت صالح (ع)

حضرت صالح (ع)، یکی از پیامبرانی است که نامش در قرآن یازده بار ذکر شده است و از سوی خداوند برای هدایت قوم ثمود، فرستاده شد. قوم ثمود، امتی از عرب بودند که پس از قوم عاد، به وجود آمدند و در سرزمین وادی القری (بین مکه و شام) در شهر حجر می زیستند و از قبائل مختلف تشکیل شده بودند و همچون قوم عاد در بت پرستی، فساد، ظلم و طغیان غوطه ور بودند. آن ها در ظاهر دارای تمدن پیشرفته و شهرها و آبادی های محکم بودند و از قطعه های عظیم سنگ های کوهی، ساختمان می ساختند و برای حفظ خود پناهگاه های استواری ساخته بودند. آن ها در آن شهر نه گروهک و قبیله بودند که فساد در زمین می کردند و برای اصلاح خویش اقدام نمی نمودند. قوم ثمود، دارای هفتاد بت بودند، چندین بتکده داشتند، بت های بزرگ آن ها عبارت

بودند از: لات، عزى، منوت (منات)، هبل و قيس. حضرت صالح(ع)، در دعوت و راهنمایی مردم، از راه‌های گوناگون وارد شده و به نصیحت آن‌ها پرداخت. ولی آن‌ها در برابر آن‌همه دلسوزی‌ها و منطق و راهنمایی‌های صالح(ع)، با طغیان و سرکشی لجوجانه، دعوت صالح(ع) را رد کردند. برخورد شدید قوم ثمود به جایی رسید که به گروه‌های نه‌گانه تقسیم شدند، تصمیم گرفتند به حضرت صالح(ع) و خانواده‌اش را به قتل رسانند. اگر کسی از این حادثه پرسید، اظهار بی‌اطلاعی نمایند، ولی خداوند به طرز عجیبی توطئه آن‌ها را خنثی کرد، آن‌ها هنگامی که در گوشه‌ای از کوه کمین کرده بودند، کوه ریزش کرد و صخره بسیار بزرگی از بالای کوه سررازی شد و آن‌ها را در لحظه‌ای کوتاه، در هم کوبید و نابود کرد.

حضرت صالح(ع) در آخرین اقدام برای نجات آن‌ها پیشنهاد کرد که من از خدایان شما (بت‌های شما) تقاضایی می‌کنم، اگر خواسته مرا برآورند، از میان شما می‌روم (و دیگر کاری به شما ندارم) و شما نیز تقاضایی از خدای من بکنید تا خدای من به تقاضای شما جواب دهد. حضرت صالح(ع) در پیش بت‌ها حاضر شد و تقاضای خود را از بت‌ها درخواست کرد، ولی جوابی نشنید. صالح(ع) به قوم فرمود: خدایان شما، به تقاضای من جواب ندادند، اکنون نوبت شما است که تقاضای خود را از من بخواهید تا از درگاه خداوند بخواهم و همین ساعت، تقاضای شما را برآورد. هفتاد نفر از بزرگان قوم ثمود، سخن صالح(ع) را پذیرفتند و گفتند: ای صالح! ما تقاضای خود را به تو می‌گوییم، اگر پروردگار تو تقاضای ما را برآورد، تو را به پیامبری می‌پذیریم و از تو پیروی می‌کنیم و با همه مردم شهر با تو تبعیت می‌نماییم. صالح(ع) با آن هفتاد نفر از افراد قومش به بالای کوهی که قوم ثمود خواسته بودند رفتند آن هفتاد نفر گفتند: ای صالح! از خدا بخواه! تا در همین لحظه شتر سرخ‌رنگی که پررنگ و پریشم است و بچه ده‌ماهه در رحم دارد و عرض قامتش به اندازه يك ميل است، از همین کوه، خارج سازد. صالح(ع) گفت: تقاضای شما برای من بسیار عظیم است، ولی برای خدایم، آسان است. همان‌دم صالح(ع) به درگاه خدا متوجه شد و عرض کرد: در همین مکان شتری چنین و چنان خارج کن؛ و خداوند درخواست آن‌ها را اجابت کرد و ناقه‌ای به همراه بچه‌اش از دل کوه خارج شد. آن هفتاد نفر به صالح(ع) گفتند بیا باهم نزد قوم خود برویم و آنچه دیدیم به آن‌ها خبر دهیم تا آن‌ها به تو ایمان بیاورند. صالح(ع) همراه آن هفتاد نفر به سوی قوم ثمود، حرکت کردند، ولی هنوز به قوم نرسیده بودند که ۶۴ نفر از آن‌ها مرتد شدند و گفتند: آنچه دیدیم سحر و جادو و دروغ بود. وقتی که به قوم رسیدند، آن شش نفر باقیمانده، گواهی دادند که: آنچه دیدیم حق است، ولی قوم سخن آن‌ها را نپذیرفتند و اعجاز صالح(ع) را به‌عنوان جادو و دروغ پنداشتند، عجیب آن‌که یکی از آن شش نفر نیز شك کرد و به گمراهان پیوست. خداوند به صالح(ع) وحی کرد که ما ناقه را برای امتحان و آزمایش قوم می‌فرستیم و به مردم خبرده که آب شهر باید در میان آن‌ها تقسیم شود، يك روز از برای ناقه‌هویك روز

برای اهالی شهر باشد؛ و هرکدام از آن‌ها باید در نوبت خود حضور یابند و دیگری مزاحم او نشود. قوم ثمود - جز اندکی از آن‌ها - بر اثر غرور و سرکشی توانستند وجود این معجزه بزرگ الهی را تحمل کنند و تصمیم به کشتن ناقه گرفتند. مشرکان قوم ثمود باهم توطئه نمودند و کنار هم اجتماع کردند. یک نفر به نام قُدار که سیرتی زشت و صورتی کریه داشت، آمادگی خود را برای کشتن ناقه اعلام کرد. قُدار بر سر راه آن شتر کمین کرد، وقتی که شتر نزدیک شد، او به شتر حمله کرد و شمشیرش را بر او وارد ساخت و او را کشت. در این وقت بچه آن شتر درحالی که ناله جان‌سوز می‌نمود، به بالای کوه گریخت و سه بار به سوی آسمان، ناله و فریاد کرد. آن‌ها نه تنها از این جنایت بزرگ، نهراسیدند، بلکه باکمال بی‌شرمی نزد صالح آمدند و گفتند: آن عذاب را که وعده می‌دهی بر ما فرو فرست. خداوند به صالح(ع) وحی کرد: به آن‌ها بگو: عذاب من تا سه روز دیگر به سراغ شما خواهد آمد، اگر شما در این سه روز توبه کردید، عذابم را از شما بازمی‌دارم و وگرنه، قطعاً مشمول عذاب خواهید شد. ولی آخرین جواب قوم سرکش و مغرور این بود که: ما هرگز سخن صالح را نمی‌پذیریم و از خدایان خود (بت‌ها) دست نمی‌کشیم. سرانجام نیمه‌های شب، جبرئیل امین(ع) بر آن‌ها فرود آمد و صیحه زد، این صیحه به قدری بلند بود که بر اثر آن پرده‌های گوششان دریده شد و قلب‌هایشان شکافته گردید و جگرهایشان، متلاشی شد و همه آن‌ها در یک لحظه به خاک سیاه مرگ افتادند وقتی که آن شب به صبح رسید، خداوند صاعقه آتشین و فراگیری از آسمان به سوی آن‌ها فرستاد، آن صاعقه تاروپود آن‌ها را سوزانید و آن‌ها را به طور کلی از صفحه روزگار برافکند، ولی حضرت صالح(ع) و افرادی که به او ایمان آورده بودند، نجات یافتند. ایمان آورندگان به حضرت صالح(ع) اندک بودند، که مطابق بعضی از تواریخ، آن‌ها چهار هزار نفر بودند، که پس از هلاکت قوم ثمود، از دیار بلازده وادی القری به سوی حضرموت یمن کوچ کردند و در آنجا به زندگی خود ادامه دادند (محمدی اشتهاردی، ۱۳۷۸: ۶۴-۷۹).

کنشگران این قصه بر اساس الگوی کنشی گرماس به صورت زیر است:

کنشگر فرستنده: خداوند است که حضرت صالح(ع) را برای هدایت قوم ثمود می‌فرستد.

کنشگر سود برنده: ایمان آورندگان و حضرت صالح(ع)

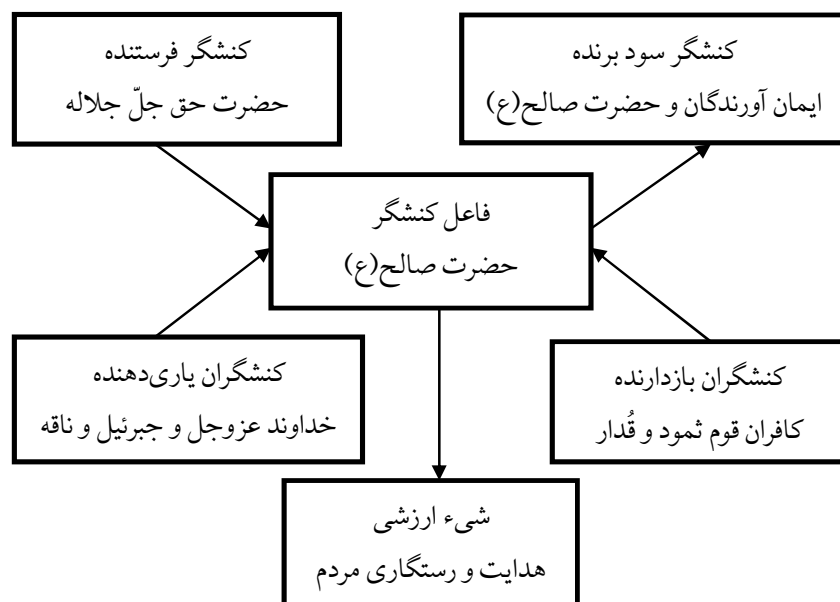
کنشگر فاعل: حضرت صالح(ع)

شیء ارزشی: هدایت مردم

کنشگر یاری‌دهنده: خداوند، جبرئیل و ناقه

کنشگر بازدارنده: کافران قوم ثمود و قُدار

نحو روایی روایت حضرت صالح(ع) به شکل زیر است:



شکل ۳- الگوی کنشگران در قصه حضرت صالح (ع)

در این نمودار خداوند به عنوان کنشگر فرستنده، حضرت صالح (ع) را در میان قومی کافر برمی انگیزد. حضرت صالح (ع) به عنوان کنشگر اصلی که قصه حول محور ایشان می چرخد، می کوشد به شیء ارزشی که هدایت و رستگاری مردم دست پیدا کند، اما افراد کافر و قدار به عنوان کنشگر بازدارنده مانع می شوند و هر چند حضرت صالح (ع) معجزه ناقه را می آورد که این ناقه یکی از کنشگران یاری دهنده محسوب می شود، ولی افراد کافر این ناقه را می کشند. در نهایت خداوند و جبرئیل به عنوان کنشگران یاری دهنده به یاری حضرت صالح (ع) می آیند و ایشان با کمک خداوند و جبرئیل به هدفش که رستگاری مردم بوده، می رسد. مؤمنان و حضرت صالح (ع) کنشگران پیروز این قصه هستند.

۳. الگوی کنشگران در قصه اصحاب کهف

ماجرای اصحاب کهف در قرآن، به طور فشرده (از آیه ۹ تا ۲۷) سوره کهف آمده است. از سال ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی، طاغوتی به نام دقیانوس، به عنوان امپراطور روم در کشور پهناور روم سلطنت می کرد. او مغرور جاه و جلال خود شده بود و خود را (همچون فرعون) خدای مردم می دانست و آن‌ها را به بت پرستی و پرستش خود دعوت می نمود و هر کس نمی پذیرفت او را اعدام می کرد. او شش وزیر داشت که نامشان تملیخا، مکسلمینا و میشلینا، مرنوس، دیرنوس و شاذریوس بود، که دقیانوس در امور کشور با آن‌ها مشورت می کرد.

دقیانوس در سال، یک روز را عید قرار داده بود، مردم و او در آن روز جشن مفصلی می گرفتند. در یکی از سال‌ها، در همان روز عید، یکی از فرماندهان به دقیانوس چنین گزارش داد: لشکر ایران وارد مرزها شده

است. دقیانوس از این گزارش به قدری وحشت کرد که بر خود لرزید و تاج از سرش فروافتاد. یکی از وزیران که تملیخا نام داشت با دیدن این منظره، در دل گفت: اگر دقیانوس خدا است، پس چرا از يك خبر، این گونه دگرگون و ماتم زده می شود؟ در فکر فرورفت که این آسمان بلند که بی ستون بر پا است. آن خورشید و ماه و ستارگان و این زمین و شگفتی های آن، همه و همه بیانگر آن است که آفریننده ای توانا دارند و افکار خود را با دوستانش در میان گذاشت. گفتار تملیخا که از دل برمی خاست در اعماق روح و جان آن ها نشست و آن چنان آن ها را که آمادگی قلبی داشتند، تحت تأثیر قرارداد و گفتند: خداوند به وسیله تو ما را هدایت کرد، حق با توست، سپس تصمیم گرفتند محرمانه از شهر خارج شوند و سر به سوی بیابان و کوه بزنند، بلکه از زیر یوغ بت پرستی و طاغوت پرستی نجات یابند. آن ها شبانه از شهر افسوس خارج شدند و پیاده به راه ادامه دادند تا به چوپانی رسیدند و از او تقاضای شیر و آب کردند و ماجرای خود را برای چوپان بازگو کردند، چوپان گفت: اتفاقا در دل من نیز که همواره در بیابان هستم و کوه و دشت و آسمان و زمین را می نگریم همین فکر پیدا شده که این ها آفریدگار توانا دارد. من نیز به شما می پیوندم. در حالی که سگش نیز همراهش بود. هر چه کردند که سگ را برگردانند، سگ سر پیچی می کرد. سرانجام به قدرت خدا به زبان آمد و گفت: مرا رها کنید تا در این راه حافظ شما از گزند دشمنان شوم. آن ها سگ را آزاد گذاشتند و به حرکت خود ادامه دادند تا شب فرارسید، کنار کوهی رسیدند. از کوه بالا رفتند و به درون غاری پناهنده شدند. در کنار غار چشمه ها و درختان و میوه دیدند، از آن ها خوردند و نوشیدند، برای رفع خستگی به استراحت پرداختند و سگ بر در غار دست های خود را گشود و به مراقبت پرداخت. در این هنگام خداوند به فرشته مرگ دستور داد ارواح آن ها را قبض کند به این ترتیب خواب عمیقی شبیه مرگ بر آن ها مسلط شد و از این رو که در عربی به غار، کهف می گویند، آن ها به اصحاب کهف معروف شدند. به روایت ثعلبی، نام آن کوهی که غار در آن قرار داشت انجس بود.

دقیانوس پس از مراجعت از جشن عید و باخبر شدن از ماجرای فرار شش نفر از وزیران، بسیار عصبانی شد، لشگری را به جست و جوی فراریان فرستاد، در این جست و جو، اثر پای آن ها را یافتند و آن را دنبال کردند تا بالای کوه رفتند و به کنار غار رسیدند، به درون غار نگاه کردند، وزیران را پیدا کردند و دیدند همه آن ها در درون غار خوابیده اند. دقیانوس دستور داد که در غار را با سنگ و آهک بگیرند. (تا همین غار قبر آن ها شود) به این دستور عمل شد، آنگاه دقیانوس از روی مسخره گفت: اکنون به آن ها بگویید به خدای خود بگویند ما را از اینجا نجات بده.

سیصد و نه سال قمری (۳۰۰ سال شمسی) از این حادثه عجیب گذشت، در این مدت دقیانوس و حکومتش نابود شد و همه چیز دگرگون گردید. اصحاب کهف پس از این خواب طولانی (شبیه مرگ) به اراده خدا بیدار شدند و فکر کردند که يك روز یا بخشی از يك روز را خوابیدند و سپس احساس گرسنگی کردند،

تلمیخا با کمال احتیاط به شهر رفت، اما منظره شهر را دگرگون دید، جمعیت و شیوه لباس‌ها و حرف زدن‌ها همه تغییر کرده بود، در بالای دروازه شهر، پرچمی را دید که در آن نوشته شده بود (لااله الاالله، عیسی زسول الله) تلمیخا که حیران شده بود به ناوایی رسید. از ناوا پرسید: نام این شهر چیست؟ ناوا گفت: افسوس. تلمیخا پرسید: نام شاه شما چیست؟ ناوا گفت: عبدالرحمن. آنگاه تلمیخا گفت: این سکه را بگیر و به من نان بده. ناوا سکه را گرفت، دریافت که سکه سنگین است و گمان کرد که تلمیخا گنج پیدا کرده است. ناوا دست تلمیخا را گرفت و او را نزد شاه آورد و ماجرا را برای شاه تعریف کرد. پادشاه به تلمیخا گفت: نترس، پیامبر ما عیسی % فرموده کسی که گنجی یافت تنها خمس آن را از او بگیرد، خمسش را بده و برو. تلمیخا گفت من گنجی نیافته‌ام، من اهل همین شهر هستم و در این شهر خانه دارم. شاه و جمعی از مردم سوار شدند و همراه تلمیخا به خانه او آمدند. کوبه در خانه را زدند، پیرمردی فرتوت از آن خانه بیرون آمد. شاه گفت: این مرد تلمیخا ادعا دارد که این خانه مال اوست؟ آن پیرمرد بر روی پاهای تلمیخا افتاد و بوسید و گفت: به خدای کعبه، این شخص، جد من است، ای شاه! این‌ها شش نفر بودند از ظلم دقیانوس فرار کردند. در این هنگام شاه از اسبش پیاده شد و تلمیخا را بر دوش خود گرفت، مردم دست و پای تلمیخا را می‌بوسیدند. سپس شاه و همراهان با تلمیخا به طرف غار حرکت کردند. در نزدیک غار، تلمیخا جلوتر نزد دوستان رفت و اخبار را به آن‌ها گزارش داد. تلمیخا به آن‌ها گفت: ما ۳۰۹ سال خوابیده‌ایم. دقیانوس مدت‌هاست که مرده است، پادشاه دین‌داری که پیرو دین حضرت مسیح (ع) است با مردم برای دیدار شما تا نزدیک غار آمده‌اند. دوستان گفتند: آیا می‌خواهی ما را باعث فتنه و کشمکش جهانیان قرار دهی؟ تلمیخا گفت: نظر شما چیست؟ آن‌ها گفتند: نظر ما این است که دعا کنیم خداوند ارواح ما را قبض کند. همه دعا کردند. خداوند بار دیگر آن‌ها را در خواب عمیقی فروبرد و در غار پوشیده شد. شاه و همراهان نزدیک غار آمدند. هر چه جست‌وجو کردند کسی را نیافتند و در غار را پیدا نکردند و به احترام آن‌ها، در کنار غار مسجدی ساختند (محمدی اشتهاردی، ۱۳۷۸: ۵۷۰-۵۶۴).

کنشگران این قصه بر اساس الگوی کنشی گرماس به صورت زیر است:

کنشگر فرستنده: ترس دقیانوس و به فکر فرورفتن تلمیخا؛

کنشگر سودبرنده: تلمیخا، مکسلمینا و میشیلینا، مرنوس، دیرنوس و شاذریوس، چوپان و سگ؛

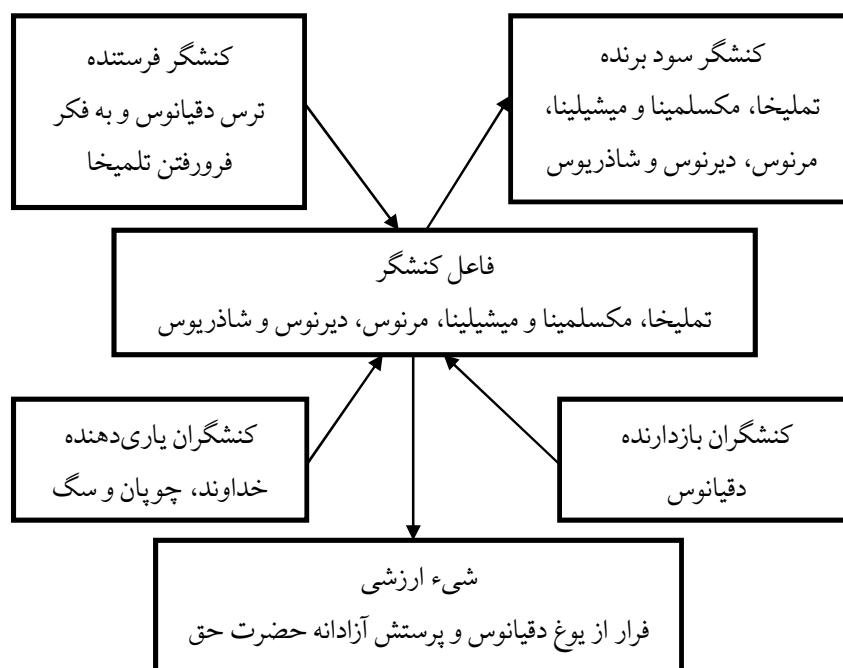
کنشگر فاعل: تلمیخا، مکسلمینا و میشیلینا، مرنوس، دیرنوس و شاذریوس؛

شیء ارزشی: فرار از یوغ دقیانوس و پرستش آزادانه حضرت حق؛

کنشگر یاری دهنده: خداوند، چوپان و سگ؛

کنشگر بازدارنده: دقیانوس؛

نحو روایی روایت اصحاب کهف به شکل زیر است:



شکل ۴- الگوی کنشگران در قصه اصحاب کهف

در این قصه با ترس دقیانوس، تلمیخا به فکر فرو می‌رود که اگر دقیانوس خدا بود که نباید می‌ترسید و این به فکر فرورفتن کنشگر فرستنده است که موجب می‌شود تلمیخا، مکسلمینا و میشیلینا، مرنوس، دیرنوس و شاذریوس تغییر عقیده بدهند و به‌عنوان کنشگران اصلی این قصه برای رسیدن به شیء ارزشی یعنی عبادت خداوند تلاش کنند؛ اما دقیانوس به‌عنوان کنشگر بازدارنده برای اینکه به پادشاهی‌اش ادامه دهد مانع می‌شود که کسی بتواند خداوند باری تعالی را پرستش کند. در مسیر فرار از دست دقیانوس، تلمیخا، مکسلمینا و میشیلینا، مرنوس، دیرنوس و شاذریوس با چوپانی و سگی روبه‌رو می‌شوند و این چوپان با سگش به‌عنوان افرادی از کنشگران یاری‌دهنده، آن‌ها را کمک می‌کند و به غاری می‌رساند. خداوند به‌عنوان کنشگر یاری‌دهنده، موجب می‌شود تلمیخا، مکسلمینا و میشیلینا، مرنوس، دیرنوس و شاذریوس و چوپان و سگ به خواب عمیقی فرو روند و بعد از سیصد سال از خواب بلند شدند. در نتیجه این افراد به هدفشان که فرار از دست دقیانوس و پرستش خداوند بود رسیدند. تلمیخا، مکسلمینا و میشیلینا، مرنوس، دیرنوس و شاذریوس و چوپان و سگ به‌عنوان کنشگران سود برنده در این قصه هستند.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش، به بررسی نظام روایی قصه‌های حضرت نوح(ع)، حضرت صالح(ع) و اصحاب کهف بر اساس الگوی کنشگران گرماس پرداخته شد. با بررسی این قصه‌ها می‌یابیم که علیرغم گذشت مدت‌زمان طولانی از نزول قرآن کریم، هرگز این کتاب شریف رنگ و بوی کهنگی بر خود نگرفته، بلکه

می‌توان پرده از اعجاز این مصحف شریف برداشت. الگوی گرماس در هر سه داستان حضرت نوح(ع)، حضرت صالح(ع) و اصحاب کهف منطبق بود. در قصه‌های بررسی شده نقش کنشگر الهی پررنگ است که در داستان‌های حضرت نوح(ع) و حضرت صالح(ع) به‌عنوان فاعل فرستنده و فاعل یاری‌دهنده دیده می‌شود و در داستان اصحاب کهف به‌عنوان فاعل یاری‌دهنده نمایان است. طبق بررسی‌های انجام‌شده در این قصه‌ها، خداوند عزوجل که در نقش کنشگر دیده می‌شود، برای کسانی که هدفشان هدایت و ایمان به خداوند است کنش‌های مختلفی انجام می‌دهد که آن‌ها را به هدفشان برساند؛ مانند آوردن معجزه و درنهایت مؤمنان به یاری خداوند می‌توانند به هدفشان برسند و اگر خداوند آن‌ها را کمک نکند هرگز به سرمنزل مقصود نمی‌رسند. در آن طرف ماجرا کسانی که به مقابله با افراد مؤمن قرار می‌گیرند و در مقابل حضرت حق جلّ جلاله به کنش می‌پردازند مانند کافران و مشرکان در داستان حضرت نوح(ع)، حضرت صالح(ع) و اصحاب کهف دچار عذاب الهی می‌شوند و شکست می‌خورند. با بررسی سه قصه از قصص قرآن با الگوی گرماس می‌توان به شیوه‌ای جدید در ارائه الگوی اسلامی، دینی دست‌یافت. به این صورت که خداوند عزوجل حداقل باید به‌عنوان یکی از کنشگرها در قصه حضور داشته باشد و شیء ارزشی در قصه‌های دینی باید از اموری باشد که درنهایت موجب رستگاری و عبادت خداوند شود و کنشگر سود برنده در قصه‌های دینی طوری باید ترسیم شود که کسانی که در راه الهی گام برمی‌دارند، از پافشاری در دین الهی سود می‌برند و مخالفان هیچ‌گاه سود برنده و رستگار نباشند. در نتیجه، با استفاده از الگوی روایی می‌توان چهارچوب روایی را در خلق داستان‌های دینی رعایت کرد که با مقاصد قرآن هماهنگ باشد و سعی کنیم با الگوبرداری از قصه‌های قرآن، داستان یا فیلم‌نامه‌ای دینی و اسلامی بنویسیم.

منابع

۱. اخوت، احمد (۱۳۷۱). دستور زبان داستان. اصفهان: نشر فردا.
۲. اسکولز، رابرت (۱۳۸۳). درآمدی بر ساخت‌گرایی در ادبیات. ترجمه‌ی فرزانه طاهری. تهران: آگه.
۳. بالایی، کوی‌پرس و میشل کریستف (۱۳۸۷). سرچشمه‌های داستان کوتاه. ترجمه‌ی احمد کریمی حکاک. تهران: پایروس.
۴. برتنس، یوهانس ویلم (۱۳۸۴). مبانی نظریه ادبی. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. چاپ اول. تهران: ماهی.
۵. پورخالقی چترودی، مه‌دخت؛ خادمی، نرگس (۱۳۸۸). تحلیل معنا ساختاری دو حکایت از تاریخ بیهقی با تکیه بر الگوی کنشگر گرماس. جستارهای ادبی. سال سوم. شماره چهل و دوم: ۶۷-۴۷.
۶. تادیه، ایوژان (۱۳۷۸). نقد ادبی در قرن بیستم، ترجمه مهشید نونهالی، تهران: نیلوفر.
۷. تولان، مایکل. جی (۱۳۸۳). درآمدی نقادانه-زیان‌شناختی بر روایت. ترجمه‌ی ابوالفضل حری. تهران: بنیاد سینمایی فارابی.
۸. ثواب، فاطمه؛ محمودی، محمدعلی؛ زهرازاده، محمدعلی (۱۳۹۴). ساختار روایت خسرو و شیرین نظامی (بر پایه نظریه معناشناسانه گرماس). پژوهشنامه‌ی ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان. سال سیزدهم. شماره‌ی بیست و چهارم: ۳۷-۵۸.

۹. حاجی آقابابایی، محمدرضا (۱۳۹۵). بررسی الگوی کنشگران حکایت‌های باب نخست کلیله و دمنه. نشریه علمی- پژوهشی. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی. سال هشتم، شماره‌ی سی و دوم: ۶۹-۱۰۰.
۱۰. روحانی، مسعود و شوبکلایی، علی اکبر (۱۳۹۱). تحلیل داستان شیخ صنعان منطق الطیر عطار براساس نظریه‌ی کنشی گرماس. نشریه علمی-پژوهشی. پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا). سال ششم، شماره دوم: ۸۹-۱۱۲.
۱۱. سیدحسینی، رضا (۱۳۸۴). مکتب‌های ادبی. چاپ چهارم. تهران: نگاه.
۱۲. صدقی، حامد و گنج‌خانلو، فاطمه (۱۳۹۵). تحلیل ساختار روایی داستان حضرت سلیمان(ع) و ملکه سبا بر پایه الگوی روایی گرماس. فصلنامه علمی-پژوهشی. پژوهش‌های ادبی- قرآنی. سال چهارم. شماره سوم.
۱۳. علوی مقدم، مهیار و پورشهرام، سوسن (۱۳۸۷). کاربرد الگوی کنشگر گرماس در نقد و تحلیل شخصیت‌های داستانی نادر ابراهیمی. گوهر گویا. سال دوم. شماره هشتم: ۹۵-۱۱۶.
۱۴. قناد، صالح (۱۳۸۹) قصه‌های قرآن، قم: مرکز نشر المصطفی.
۱۵. محمدی اشتیاردی، محمد (۱۳۷۸). قصه‌های قرآن به قلم روان. تهران: انتشارات نبوی.
۱۶. مشیدی، جلیل و آزاد، راضیه (۱۳۹۰). الگوی کنشگر در برخی روایت‌های کلامی مثنوی معنوی بر اساس نظریه الگوی کنشگر آلژیرداس گرماس. پژوهش زبان و ادبیات فارسی. سال سوم. شماره سوم: ۳۵-۴۶.
۱۷. مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۴). دانش‌نامه نظریه‌های ادبی. ترجمه‌ی مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
18. Hawkes, Terence (2004). Structuralism and Semiotics. London and New York: Taylor & Francis e-Library.
19. Robichaud, Daniel (2002) Greimas' Semiotics and the Analysis of Organisational Action. Kluwer Academic Publishers.